

دو ترکیب کمیاب در شاهنامه

(«کلاه عادی» و «زشت کام»)

اکبر نحوی (دانشگاه شیراز)

۱. کلاه عادی

در مجله فرهنگ‌نویسی (شماره ۴، بهمن ۱۳۹۰، ص ۱۳۳-۱۴۵) دکتر سجاد آیدنلو درباره معنی چهار ترکیب موجود در شاهنامه، که از فرهنگ‌ها فوت شده است، بحث کرده‌اند. از جمله آن‌ها «کلاه عادی» است در این دو بیت:

ابا گنجتان نیز چندان سپاه زره‌های رومی و عادی کلاه

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۱۳، بیت ۱۴۸۰)

بشد گردیه تا به نزدیک شاه زره خواست از ترک و عادی کلاه

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۲۳۱، بیت ۳۰۴۳)

به نظر ایشان

«عادی» در داستان عامیانه و نقلی به معنای «پهلوان»، «دلور»، «بلندبالا»، و «پرتوان» به کار رفته است (آیدنلو ۱۳۹۰، ص ۱۳۸).

بنابراین «کلاه عادی» به معنی «مغفر بزرگ، شکوهمند و پهلوانانه» است.

عادی به معنی مذکور درست است، هر چند باید آن را کامل‌تر کرد، ولی معنای پیشنهادشده برای «کلاه عادی» به نظر درست نمی‌آید. در فرهنگ‌ها، یکی از معنی‌های «عادی» را «منسوب به قوم عاد» نوشته‌اند. در قرآن از این قوم و هود پیامبر که در عصر

آنان می‌زیست، یاد شده است (فصلت / ۱۵). مفسران و نویسندگان داستان‌های پیامبران درباره عادیان داستان‌هایی را آورده‌اند که موجب پیدایش طیفی از معنی‌های مختلف پیرامون این واژه شده است. از این رو، برخی از معنی‌های مهم «عادی» و ترکیب‌هایی از آن را، که در متن‌های روایی و قصه‌های عامیانه فارسی کاربرد فراوان دارند، در کنار نقل بخش‌هایی از آن داستان‌ها، بررسی می‌کنیم.

عادیان قومی از عرب‌های عربستان بودند که به بلندبالایی و درشتی اندام وصف شده‌اند: «بعضی از ایشان را صد گز بالا بودی و بعضی را شصت گز» (پوشنجی ۱۳۸۴، ص ۱۳۸) و در زورمندی چنان بودند که «پای بر زمین خاره زدندی، تا به زانو فروبردندی... دست به سنگ خاره زدندی در سنگ سولاخ کردندی» (سورآبادی ۱۳۶۵، ص ۳۸۵)، کم‌وبیش هزار سال می‌زیستند و «دیگر آدمیان را که ضعیف‌تر بودی به سخره گرفتندی و چون به مجلس لهو بنشستندی ایشان را به بندگی به پیش خود به پای کردندی» (همو، همان‌جا). به این جهت در داستان‌های ایرانی، پهلوانان زورمند و بایال و کویالی که رنگی از ستمگری و ناجوانمردی در کردارشان دیده می‌شد، «عادی»، «عادی‌نژاد» و «عادی‌نهاد» می‌گفتند:

گفت: بیا ای عادی که نیکت یافتم! این بگفت و عمود خود را حواله او کرد (طرطوسی ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۵۶).

مردی دید عادی، بلندبالا، فراخ‌آواز، سطرگردن... (همو، ج ۲، ص ۵۳۴؛ نیز بیغمی ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۴۱؛ طومار نقلی شاهنامه ۱۳۹۱، ص ۲۳۴ و ۴۴۹).

در ابخاز گردی‌ست ^۱ عادی‌نژاد که از رزم رستم نیارد به یاد
(نظامی ۱۳۴۳، ص ۲۷۳)
یکی جادوی عادی تیره‌کام که خواندندی او را همه قهقهم
(سام‌نامه ۱۳۱۹، ج ۲، ص ۱۳۱)
سپاه فراوان درآمد به جنگ همه عادی بدگهر، تیزچنگ
(همان، ج ۲، ص ۲۴۲)

۱. متن: کردیست؛ مرحوم دکتر ثروتیان (۱۳۷۹، ج ۳، ص ۹۰۹) نیز «کردیست» خوانده و بر آن است که چون مادها در نواحی غربی ایران می‌زیستند و کردها هم بازمندگانشان قوم هستند؛ پس «عادی‌نژاد» غلط و «مادی‌نژاد» درست است.

در نوبتی دشمنان سام او را «عادی‌نهاد» خوانده‌اند، زیرا ژند، برادر مکوکال دیو را کشته بود:

درآمد یکی گرد عادی‌نهاد که دوران ندارد چنان گرد یاد

(همان، ج ۱، ص ۱۱۵)

بنابراین هیچ‌گاه به پهلوانان جوانمرد و نیکوکردار «عادی» نمی‌گفتند. عادیان از اقوام قدیم عرب و به قول نسب‌شناسان، از اعراب بانه بودند که بنا بر روایات سنتی ۸۰۰ سال پس از طوفان نوح می‌زیستند (بخاری ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۰۵). از این‌رو، در نوشته‌های عربی به هر چیز باستانی و دیرینه «عادی» می‌گویند. جوهری (۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۱۴) می‌گوید: «... و شیء عادی، آی: قدیم، کانه منسوب الی عاد» و نویری (۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۴۱) درباره ارگ بم می‌گوید: «و بقریه من قری کرمان، حصن عادی...». در داستان‌های فارسی نیز نزدیک به همین معنی به کار رفته و تا آنجا که نگارنده به مواردی از آن بازخورده است همیشه در معنی «کهنسال» و صفتی برای درخت به کار رفته است:

در این میان شیر بدان نزدیکی در بُن درختِ عادی خفته بود (سجاسی ۱۳۶۸، ص ۲۵۹)؛

خرس بر آن درختِ عادی دوید و بر سر شاخی محکم بنشست (همو، ص ۲۶۱)؛

اما تقدیر... چنان بود که درختی عادی در غایت بزرگی در شیب بود (بیغمی ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۸۲)؛

و در برابر درختِ چنارِ عادی دید خود را، بدان شاخِ درخت گرفت (طومار نقالی ۱۳۹۱، ص ۷۴۱).

اما در ترکیب «عادی‌کلاه»، چنان‌که از ظاهر کلام پیداست، «عادی» در معنی «نیکو»، «مرغوب» و «استوار» به کار رفته است. چنین می‌نماید که «عادی»، در این معنی، از معنی «دیرینه» و «کهنسال» تحول یافته باشد، زیرا در فرهنگ بشری هر چیز کهنسال و عتیق، از اعتبار و ارزش ویژه برخوردار می‌شده و می‌شود. پشتیبان این نظر بیت‌هایی از شاهنامه است که در آن‌ها کهن نیز به معنی مرغوب و نیکو به کار رفته و شاید این معنی برای کهن زیر تأثیر عادی در معنی اخیر آن پدید آمده باشد:

بر آتش مر این چوب را راست کن نکه کن یکی نغز پیکان، کهن

بنه پر و پیکان بر او بر نشان نمودم تو را از گزندش نشان

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۴۰۳، بیت ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳)

نه هنگام راز است و روز سخن بتازید با تیغ‌های کهن

(همو، ج ۷، ص ۵۳۹، بیت ۸۸۸)

به نظر نمی‌آید که «تیغ و پیکان کهن» را در بیت‌های فوق جز به معنی «تیغ و پیکان نیکو و مرغوب و استوار» بتوان معنی کرد. دکتر آیدنلو نمونه‌هایی از کاربرد «خود عادی» را در داستان‌های فارسی به دست داده است و این هم مواردی دیگر:

سواری چون مناری سیاه... خودی عادی بر سر نهاده بود از فولاد (طرطوسی ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۷۸)؛

سواری می‌آمد... چون کوه آهن، خودی عادی بر سر نهاده (همو، ج ۳، ص ۵۴۰).

در عبارت زیر «عادی» جانشین موصوف خود شده است:

عزم غزو درست کردم و از هرات قصد بُست کردم، یمانی^۱ بر میان، و عقیلی^۲ در زیر ران، داودی^۳ در بر و عادی بر سر و کمند تابدار در بازو...

(حمیدی ۱۳۶۵، ص ۴۰؛ نیز ← زرکوب شیرازی ۱۳۹۰، ص ۱۲۸)

۲. زشت‌کام

هنگامی که اشتاد به دیدار خسرو پرویز در زندان می‌رود، خسرو

به اشتاد گفت: آنچه^۴ داری پیام از آن بی‌منش کودک زشت‌کام

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۳۱، بیت ۱۰۲)

بنابر تذکر دکتر خالقی «زشت‌کام» ضبط دست‌نویس لندن (۶۷۵ هجری) است و چهارده دست‌نویس دیگر، «زشت‌نام» دارند. «زشت‌کام» به‌ظاهر در معنی «بدخو» و «بدسیرت» به‌کار رفته و مراد از کودک «زشت‌کام» شیرویه است که در این هنگام بر پدر خود شوریده و او را به زندان انداخته است. در این بیت بی‌گمان «زشت‌کام» درست

۱. شمشیر یمانی (← لازار ۱۳۶۱، ص ۱۶۶).

۲. اسب عقیلی‌نژاد (← طرطوسی ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۱۲۴؛ همو ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۵۴۱؛ ظهیری ۱۳۶۲، ص ۲۵۱؛ زرکوب شیرازی ۱۳۹۰، ص ۱۵۶).

۳. زرو داودی (← بیغمی ۱۳۸۸، ص ۷۴ و ۲۶۴؛ طرطوسی ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۹۰؛ ج ۳، ص ۳۹۹ و ۵۱۸؛ آوی ۱۳۲۸، ص ۵۳؛ زرکوب شیرازی ۱۳۹۰، ص ۱۲۸).

۴. چنین است، دیگر دست‌نویس‌ها: آنچه. این واژه در اینجا معنای مناسبی ندارد و گویا محرف «هان، چه» باشد که در پی خطای شنیداری کاتبان پدید آمده است.

است و تحریف آن به «زشت‌نام» نتیجه تفنن کاتبان در کتابت حرف «ک» است و این مطلب نیازمند توضیحی است:

حرف «ک» در خط قدیم عربی بسیار شبیه حرف «ط» نوشته می‌شد^۱ و پس از آنکه املائی آن در خط نسخ به شکل امروزی درآمد، کاتبان در نگارش سرکش آن به ذوق و سلیقه خود عمل می‌کردند. گروهی سرکش را کمی پایین‌تر از نوک خط عمود کاف (ک) و برخی آن را به شکل کاف خمیده بر بالای خط عمود (ک) و بعضی در پشت آن (ک) می‌نوشتند و این کاف خمیده است که پس از رواج صنعت چاپ سربی به شکل همزه درآمد و بر پشت کاف نشست (ک). اما چیز شگفت آنکه برخی کاتبان به‌کلی از گذاشتن سرکش خودداری می‌کردند. نگارنده ورق‌هایی پریشان از کلیات سعدی را دیده‌است که گویا در قرن هشتم کتابت شده و کاتب در سراسر متن از گذاردن سرکش ک / گ خودداری کرده‌است. برای مثال، «کتاب» و «گران» را، «لتاب» و «لران» نوشته‌است (نیز ← بشری ۱۳۸۵، ص ۱۳۱). اینک روشن می‌شود که چرا کلمه «کام» در چهارده دست‌نویس شاهنامه به «نام» تحریف شده‌است. بعضی کاتبان «کام» را بدون سرکش نوشته‌اند و دیگر کاتبان آن را «نام» خوانده و نقطه‌گذاری کرده‌اند، به‌ویژه که در این ترکیب «زشت‌نام» هم تا حدی می‌تواند مفید معنی باشد و نسخه‌بردار متوجه بدخوانی خود نشود. همچنین است در ترکیب «گسترده‌کام» که گاهی به «گسترده‌نام» تحریف شده‌است، برای نمونه:

یکی پهلوان بُد تجانو به نام به مردی بگسترده در هند نام

(فرامرنامه ۱۳۲۴، ص ۱۷۲)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، قافیه تکرار شده، حال آنکه بی‌گمان گوینده گفته بوده‌است:

به مردی بگسترده در هند کام

باز در همین منظومه:

بدو گفت کای گرد گسترده‌نام درودت ز خورشید و ماه تمام

(همان، ص ۲۴۸)

و صورت درست آن نیز در این منظومه دیده می‌شود:

۱. ضبط دوگانه «نخستین فطرت / فکرت» در دیباچه شاهنامه از این مسئله سرچشمه گرفته‌است.

به مردی ز گیتی برآورده نام
دلیر و سرافراز و گسترده کام
(همان، ص ۱۸۲)

شنیدم که این مردمان را به نام
بزرگان و دارای گسترده کام
(همان، ص ۳۳۵)

«گسترده کام» از ترکیب‌های شاهنامه است و گوینده فرامرزنامه در به‌کارگیری آن تحت تأثیر شاهنامه بوده است. در بعضی از دست‌نویس‌های شاهنامه نیز گاهی به «گسترده نام» تحریف شده است (← ج ۸، ص ۴۵۰، بیت ۴۴۶ حاشیه).

گفتنی است که برخی کاتبان در نگارش «کام» یا واژه‌هایی مانند آن، برای اینکه اشتباهی پیش نیاید زبانه بخش پایین «ک» (ka) را به «ا» می‌چسبانند (با) (برای مشاهده شیوه‌های گوناگون کتابت ک / گ ← متنی ۱۳۸۶-۱۳۸۷، ص ۱۰۰؛ افشار، ۱۳۸۶-۱۳۸۷، ص ۴۲۶، سطرهای ۱ تا ۶ تصویر؛ فامی ۱۳۸۷، ص ۸۷، سطر ۸).

اکنون این پرسش پیش می‌آید که اگر در چهارده نسخه شاهنامه «زشت کام» به «زشت نام» تحریف شده، آیا این تحریف به دیگر بیت‌های شاهنامه راه نیافته است؟ به گمان بنده دست‌کم یک بار دیگر این ترکیب در شاهنامه تحریف شده و این بار صورت نادرست آن به متن رفته است: در داستان شیرویه، خیانت‌کارانی که در زندانی شدن خسرو پرویز دست داشته‌اند، از اینکه مبادا خسرو از زندان رهایی یابد و مزد خیانتشان را بدهد، نزد شیرویه می‌روند و از او می‌خواهند که هرچه زودتر کار خسرو را در زندان بسازد، اما

بترسید شیروی و ترسنده بود
که در چنگ ایشان یکی بنده بود
چنین داد پاسخ که شیری به دام
نیارد مگر مردم زشت نام

(ج ۸، ص ۳۵۹، بیت ۴۴۵ و ۴۴۶)

مصراع آخر در لغت‌نامه به شاهد «زشت نام» به گونه‌ای آمده که با جریان داستان (تقاضا برای کشتن خسرو پرویز) بسیار سازگارتر است:

چنین داد پاسخ که شیری به دام
نیاززد جز مردم زشت نام

حال پرسش این است که آیا مردم «زشت نام» شیری را به دام می‌آورند (یا در دام آزار می‌دهند و می‌کشند) یا مردم «زشت کام» (= بدخو و بدسیرت)؟ خالقی مطلق متذکر شده است که دست‌نویس ل ۲ (۸۹۱ هجری) داشته است:

نیارد مگر مردم نیست کام

بی‌گمان «نیست کام» محرف «زشت کام» است. بنابراین می‌توان گفت که این ترکیب منحصر به دست‌نویس لندن (۶۷۵ هجری) نبوده و در برخی از دست‌نویس‌های دیگر شاهنامه هم به کار رفته بوده است.

«زشت کام» و «زشت کامی» در لغت‌نامه دهخدا نیامده است، اما اگر در شاهدهای «زشت نام» و «زشت نامی» درنگ شود، روشن می‌شود که در برخی از آن‌ها، این دو، محرف «زشت کام» و «زشت کامی» هستند و این تحریف به شاهنامه محدود نمانده است.

منابع:

آوی، حسین‌بن محمد (۱۳۲۸)، ترجمه محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال، شرکت سهامی چاپ، تهران.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰)، «چهار ترکیب فوت‌شده از فرهنگ‌ها در شاهنامه»، مجله فرهنگ‌نویسی، (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ج ۴، ص ۱۳۳-۱۴۵.

افشار، ایرج (۱۳۸۶ - ۱۳۸۷) «پاره‌های ایران‌شناسی»، مجله نامه بهارستان، جلد ۱۳ و ۱۴، ص ۴۲۵ - ۴۳۸.

بخاری، ابونصر (۱۳۸۶)، تاج‌القصص، با مقدمه و تصحیح علی آل‌داوود، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

بشری، جواد (۱۳۸۵)، «بررسی یکی از کهن‌ترین نسخه‌های خطی غزلیاتی از حافظ»، مجله نامه فرهنگستان، شماره ۲۰، ص ۱۲۴ - ۱۴۵.

بیغمی، محمدبن احمد (۱۳۸۱)، داراب‌نامه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، علمی و فرهنگی، تهران.

بیغمی، محمدبن احمد (۱۳۸۸)، فیروزشاه‌نامه، به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری، چشمه، تهران.

پوشنجی، ابوالحسن (۱۳۸۴)، قصص الانبیا، ترجمه محمدبن اسعد تستری، تصحیح عباس محمدزاده، دانشگاه فردوسی، مشهد.

ثروتیان، بهروز (۱۳۷۹)، «نقش الفبا در تصحیف و تصحیح متون فارسی»، کتاب و کتابخانه در تمدن اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد، ص ۹۰۱ - ۹۱۳.

جوهری (۱۴۰۷ هجری)، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت.

حمیدی بلخی (۱۳۶۵)، مقامات حمیدی، به تصحیح رضا انزابی‌نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

زرکوب شیرازی (۱۳۹۰)، شیرازنامه، دانشنامه فارس، شیراز.

سام‌نامه (۱۳۱۹)، تصحیح اردشیر بنشاهی، بمبئی.

سجاسی (۱۳۶۸)، فرائدالسلوک، تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، پازنگ، تهران.

- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۶۵)، قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، خوارزمی، تهران.
طرطوسی، ابوبکر (۲۵۳۶)، داراب‌نامه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
طرطوسی، ابوبکر (۱۳۸۰)، ابومسلم‌نامه، به اهتمام حسین اسماعیلی، معین، قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران.
طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱)، مقدمه، ویرایش و توضیحات: سجاد آیدنلو، به‌نگار، تهران.
ظهیری سمرقندی (۱۳۶۲)، سندبادنامه، به اهتمام احمد آتش، فرزانه، تهران.
فامی هروی، عبدالرحمن (۱۳۸۷)، تاریخ هرات، نسخه‌برگردان، با مقدمه محمدحسین میرحسینی و محمدرضا ابوبی مهریزی، میراث مکتوب، تهران.
فرامرنامه (۱۳۲۴ هجری)، به دستبازی سروش تفتی، بمبئی.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی)، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
لازار، ژیلبر (۱۳۶۱)، اشعار پراکنده، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران.
متینی، جلال (۱۳۸۶ - ۱۳۸۷)، «رسم‌الخط نسخه ختم‌الغرایب»، مجله نامه بهارستان، جلد ۱۳ و ۱۴، ص ۹۵ - ۱۰۲.
نظامی گنجوی (۱۳۴۳)، شرفنامه، به تصحیح وحید دستگردی، علمی، تهران.
نویری، شهاب‌الدین (۱۴۲۴)، نهایت‌الارباب، تحقیق مفید قمیحه، دارالکتب العلمیه، بیروت.